**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030725**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک مقدار از سؤالاتی که دوستان مطرح می‌کردند احساس کردم که عرائض دیروز ما یک مقداری نامفهوم بوده. یک توضیحاتی عرض بکنم، مرحوم شیخ در قیمة بغل یوم خالفته می‌فرمایند که این نمی‌تواند متعلق به یلزمک باشد که نعم دال به او هست، بعد تعبیر می‌کند که، یک تعبیری می‌کند که مخاطب یعنی ابوولاد علم داشته که علت این لزوم مخالفت هست و زمانش را هم می‌دانسته فقط در این سؤال داشته که ما به یلزم را سؤال کرده. ما عرض کردیم در اینکه سائل می‌دانسته که منشأ، این قیمتی که به عهده‌اش آمده مخالفت هست درست است، زمانی هم که این مطلب به عهده‌اش آمده زمان غصب هست اینها همه درست است، علتش هم این هست که الیس یلزمنی در مقام تقریر هست ولی ما اینجوری کلام شیخ را توضیح می‌دادیم که در جواب سؤال اینکه مرحوم شیخ می‌فرماید سوال سائل اما یلزم هست نه سؤالی که در این روایت ذکر شده، این در واقع سؤال نیست، این در مقام تقریر است، سؤال تقدیری که امام علیه السلام بعد از تقریر با آن سؤال مواجه می‌شد مراد هست. یعنی سائل این سؤال را مطرح کرده، مقدمه برای اینکه بگوید اینکه مسلم است که ضامن هست آن هم یوم الغصب، حالا به چی ضامن است؟ کأنّ جواب سؤال منتظر و متوقع را امام علیه السلام دارد می‌دهد اینجوری کلام شیخ را معنا می‌کردیم. یک مطلب دیگری هست که مطلب شیخ را تثبیت می‌کند، روشن‌تر از مطلبی که شیخ می‌خواهد بیان کند غیر ممکن بودن را روشن‌تر می‌کند، آن این است که ما یک ضمان داریم یک لزوم داریم، ضمان یک امر تعلیقی است یعنی یک امری است که یک حکم تکلیفی تعلیقی منشأ انتزاع ضمان است یا مصحح ضمان است. ضمان عین یا ضمان قیمة العین از همان اوّلی که غاصب غصب می‌کند می‌آید به اعتبار اینکه اگر این شیء تلف شد قیمتش را باید بپردازد. ضمان بعد از تلف نمی‌آید از همان اوّلی که غصب شده ضمان می‌آید ولی لزوم القیمة بعد می‌آید، دو بحث هست، یکی لزوم القیمة هست، یکی ضمان. اینجا سؤالی که سائل کرده از لزوم القیمة است که بعد از تلف می‌آید، لزوم القیمة که بعد از تلف می‌آید نمی‌شود یوم المخالفة باشد، یوم المخالفة به این لزوم قیمتی که بعد از تلف می‌آید نمی‌تواند تعلق بگیرد آن روشن است، این لزوم القیمة زمانش بعد از تلف است این معنا ندارد. بنابراین این فرمایش کاملا منطقی هست که نمی‌تواند به یلزم تعلق بگیرد. ولی ما می‌خواستیم یک گونه‌ای دیگری احتمال می‌دادیم روایت را معنا کنیم و آن گونه این است که سائل که استفهام تقریری کرده برای چی این استفهام تقریری را کرده؟ مقدمه است برای اینکه ببیند حرف ابوحنیفه درست هست یا درست نیست مشکلش چی است امثال اینها، امام علیه السلام حرف ابوحنیفه را تخطئه کردند، بحث این است که کجای این حرف ابوحنیفه گیر دارد را می‌خواهد برایش روشن بشود؟ ابوحنیفه یک صغری و یک کبری دارد. صغرایش این است که غاصب با غصب ضامن می‌شود، ضامن عین. این ضامن شدن یعنی چی؟ ضامن شدن مرادف این هست که لو تلف العین للزم الضامن بدله. این قضیۀ تعلیقیه که ابوولاد مطرح کرده خودش به آن معنا موضوعیت ندارد، این قضیۀ تعلیقیه را برای این مطرح کرده که نتیجه بگیرد که ضامن است، یعنی شما صغرای قضیه، ابوحنیفه یک صغری داشته یک کبری، می‌گفت الغاصب ضامن للمغصوب، ضامن للعین، الضامن للعین لا یکون ضامنا للمنافع، می‌گوید صغرایش که مشکلی ندارد، برای اینکه مشکل نداشتن صغری را بیان کند خود ضمان را نیاورده، آن حکم وضعی که منشاء انتزاعی که این حکم وضعی ضمان از او انتزاع شده آن را دارد بیان می‌کند. یا بفرمایید آن چیزی که این حکم ضمان به وسیلۀ او تصحیح می‌شود، عرض کردیم احکام وضعیه یا منتزع از احکام تکلیفیه هستند که شیخ قائل هست یا منتزع از احکام تکلیفیه هم نباشند یک حکم تکلیفی باید باشد که این حکم وضعی صحیح باشد، مصحح می‌خواهد. در واقع ابوولاد آن حکم تکلیفی تعلیقی که، سؤال کرده که آیا این قضیۀ تعلیقیه درست هست یا درست نیست؟ که نتیجۀ این قضیۀ تعلیقیه اگر درست باشد یعنی شخص ضامن است. ما می‌خواهیم بگوییم که قیمة بغلٍ یوم خالفته متعلق به آن زمانی هست که از این قضیه تعلیقیۀ سائل استفاده می‌شود و سائل اصلا این قضیه را آورده برای اینکه آن ضمان را نتیجه بگیرد چون آن چیزی که ابوحنیفه بهش تمسک کرده بود همین بود که الخراج بالضمان، تصریح هم کرده بود در کلامش، فضمن قیمة البغل، وقتی قیمة البغل را ضامن شد دیگر ضمان منافع معنا ندارد. بنابراین سؤال سائل نهایتا از این هست که هل یکون ضامنا ام لا؟ امام علیه السلام کأنّ می‌فرمایند ضامن هست، قیمة بغل یوم خالفته بازگشت می‌کند به آن ضمانی که از این جمله فهمیده می‌شود. این احتمالش را مطرح می‌کند. بعد عرض کردم اینکه امام علیه السلام روی این مطلب تکیه می‌کند، مطلبی که در کلام خود ابوحنیفه هم هست، اوّل یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، ضمان را ما گاهی اوقات به عین نسبت می‌دهیم گاهی اوقات به قیمت نسبت می‌دهیم، اینش خیلی مهم نیست که بگوییم ضمن البغل یا ضمن قیمة البغل، در کلامی که از ابوحنیفه نقل کرده می‌گوید ضمن قیمة البغل حالا چه ضمان خود بغل بگوییم یعنی اینکه اگر تلف شد باید قیمتش را بپردازد، ضمان القیمة هم بگوییم یعنی اگر تلف شد باید قیمتش را بپردازد، هر دویش یک معناست خیلی تفاوتی از این جهت نیست. ابوحنیفه بنابر نقلی که ابوولاد کرده تعبیر کرده که ضامن قیمت هست و از ضمان قیمت نتیجه گرفته که پس منافع را دیگر لازم نیست غاصب پرداخت کند. ما می‌خواستیم بگوییم این احتمال وجود دارد که امام علیه السلام می‌خواهد با همین عبارتی که خود ابوحنیفه به کار برده و تأکیدی که بر کلام ابوحنیفه هست استدلال پشت پرده، چون عرض کردم این کلام ابوحنیفه یک زمینۀ تاریخی دارد، یک استدلالی دارد که استدلالش در کتب عامه وجود دارد. استدلال می‌کند به الخراج بالضمان که ما احتمال می‌دادیم علیه السلام می‌خواهند اینجا تأکید کنند که این الخراج بالضمان مربوط به غاصب نیست آن مورد روایت با این موردی که بحث غصب هست یکی نیست و اینها را نباید با همدیگر خلط کرد. مورد روایت الخراج بالضمان چی بود؟ بنده خدایی عبدی را خریده بود، مدتی از این عبد بهره برده بود و غله، غله یعنی بهره‌وری، بهره‌ای که در این خریدن نصیبش شده بود یک مدتی ازش بهره‌مند شده بود. بعد به یک عیبی متوجه شده بود که خیار عیب برایش می‌آورده بود رد کرده بود و متوقع بوده که کل پول را آن بهش برگرداند. ولی آن بایع می‌گفته نه من کل پول را نباید برگردانم به مقداری که تو از این عبد من در این مدت استفاده کردی آن را باید کم بگذارم، مثلا قیمت عبد ۱۰۰۰ دینار بوده تو در این مدت ۱۰۰ دینار بهره‌وری داشتی، من ۹۰۰ دینار باید به شما برگردانم. پیغمبر بنابراین روایتی که نقل کردند با قول مشتری موافق بوده، می‌گوید نه مشتری درست است باید کل پول برگردد و آن غله و خراجی که مشتری استفاده کرده است لازم نیست آن را به بایع برگرداند، چون الخراج بالضمان. ما عرض کردیم اینجا یک بحث این هست که به کلمۀ خراج تکیه می‌کنند می‌گویند اینجا الخراج مملوکة بازاء الضمان هست که در کتاب‌های عامه استدلال می‌شود. یک استدلال دیگر این هست که خود آن ضمان را اینجا رویش تأکید کنیم. ضمانی که در بحث بیع هست غیر از ضمانی هست که در اینجا هست. از جهات مختلف این ضمان تفاوت دارد. ضمانی که در بحث بیع هست یعنی اینکه از جیب بایع رفتن، از کیسۀ بایع رفتن. این از کیسۀ بایع رفتن اوّلا یک نکته‌ای توجه بفرمایید نکته‌ای که دیروز عرض نکردم، اصلا از کیسۀ بایع رفتن یک حکم شرعی نیست یک امر تکوینی است، معلول مالکیت است، مشتری چون مالک عین است عین وقتی در ملک من تلف بشود از کیسۀ من می‌رود، البته ممکن بود شارع کاری کند که از کیسۀ من نرود، یعنی دیگری را ضامن کند به بیت المال باید بگوید حالا که این خسارت را دیده خسارت را جبران کند بنابراین عملا کأنّ دیگر از کیسۀ من نرود، آنها ممکن بود، ولی اصل اوّلی که در کیسه رفتن یک امر تکوینی است، ملک من تلف شده است، مالم کم شده، چون ملکم تلف شده، نتیجۀ این ضمان یک امر تکوینی است، این امر تکوینی با تلف حادث می‌شود، زمانش زمان غصب نیست، تلف که حادث شد ملک من کم می‌شود. البته یک نکته‌ای را اینجا باید توجه کرد آن نکته این است که الخراج بالضمان طبق این معنایی که، حالا من جلسۀ قبل نکات دیگری را عرض کردم که آن ضمانی که در بحث بایع هست اوّلا ضمان قیمت نیست، قیمتی آنجا در کار نیست، خب ضمان عین است ولی اینجا ضمان قیمت است، یعنی باید قیمتش را پرداخت کند در بحث غاصب. ثانیا زمانش هم زمان غصب نیست، زمان تلف است. نکته‌ای هم که امروز اضافه کردم آن این است که اصلا تکلیفی نیست، یعنی حکم شرعی نیست، حکم تکلیفی تعبیر نکنم، امر شرعی نیست. یک امر تکوینی نتیجۀ مالک بودن من نسبت به عین است. حالا الخراج بالضمان چی می‌خواهد بگوید؟ الخراج بالضمان این را می‌خواهد بگوید یعنی می‌گوید بابا تو، یعنی آن بنده خدا می‌گفته که من ۱۰۰۰ دینار از این آقا گرفتم عبدم را بهش دادم، من در واقع در این مدتی که این عبد دست من نبوده دست او بوده دیگر بهره‌وری من کم شده، آن بنده خدا در این مدت یعنی فرض کنید ولو اینکه ملک، الآن که ملک من نبوده، در زمانی که در دست مشتری بوده، مشتری از آن استفاده می‌کرد، الآن که دارد برمی‌گرداند درست است که ملک من را به من برگردانده، ولی یک مدت از این ملک بهره‌وری کرده، استفاده کرده، قاعده‌اش این هست که آن استفاده‌ای که از این ملک کرده برگرداند کأنّ همه چیز کأن لم یکن باشد، یعنی من می‌توانسته‌ام در این مدت از این ملک استفاده کنم این آمده استفاده کرده، آن استفاده‌ای که من می‌توانستم از این ملک ببرم آن استفاده کرده آن را به من برگرداند من هم کل مالش را بهش برگردانم، کأنّ می‌خواهد بگوید که عدل و انصاف اقتضا می‌کند که آن استفاده‌ای که از این ملک برده آن استفاده را به من برگرداند. پیغمبر صلوات الله می‌فرمایند درست است که در این مدت استفاده برده ولی یک ضرری هم این وسط متوجه‌اش بوده. آن معرضیت خراج، معرضیت ضمان، در این مدت ممکن بود تلف بشود، امکان تلف که داشت، در معرض تلف که بود. این معرضیت تلف معرضیت این را داشته که از جیبش برود، خود همین معرضیتی که از جیبش برود یک موضوعی هست که همیشه، به اصطلاح زیانی هست که او متوجه‌اش شده، یعنی اینجور نیست که آن فقط سود برده باشد، یک زیانی هم در این مدت متوجه‌اش بوده، آن زیان معرضیت ضمان است، یعنی معرض این بوده است که با تلف از جیبش برود، کأنّ الخراج بمعرضیة از جیب رفتن، از کیسه رفتن.

**شاگرد:** شما سه تا وجه تفاوت گفتید بین ضمان الخراج بالضمان با ضمانی که در قیمة بغل یوم خالفته، یکی از این تفاوت‌ها این بود که در قیمة بغل یوم خالفته دو قضیۀ شرطیه داریم و حکم وضعی‌اش از آن موقع هست اما در این یکی نیست. می‌خواهم بگویم درست است ضمانی که در الخراج بالضمان هست حکم تکوینی است، ولی آن هم مثل این جملۀ شرطیه است اما اینجا

**استاد:** حالا صبر کنید همین را توضیح می‌دهم. مجرد اینکه من بتوانم یک جملۀ شرطیه به کار ببرم این معنایش این نیست که این حکم وضعی این وسط خلق بشود و سبز بشود، درست است من در دوران این مدتی که از یوم الاشتراء تا یوم الرد، غاصبی که، هنوز بایع را در نظر بگیرم، در بایعی که یک چیز را خریده بعد از اینکه رد به عیب کرده در این مدت این جمله صادق است، لو تلف این عبد فی هذه المدة لتلف من کیسی، از کیسۀ من رفت، لذهب من کیسی، من کیس المشتری، این جمله درست است، ولی مجرد همۀ جملات شرطیه یک حکم شرعی نیست، بحث این است، و بعضی از چیزها هست که به اعتبار یک قضیۀ شرطیه یک حکم شرعی اینجا جعل شده. ضمان یک چیزی هست به اعتبار آن حکم شرطی که در یک مدت، غاصب چون در این مدت اگر تلف بشود به عهدۀ غاصب می‌آید که عوضش را بدهد از این یک حکم وضعی ضمان انتزاع می‌شود، حالا آنجا مجرد اینکه یک قضیۀ شرطیه‌ای آنجا وجود دارد این باعث نمی‌شود که یک حکم وضعی اینجا انتزاع بشود. نکتۀ اصلی‌اش نکته‌ای هست که امروز می‌خواهم رویش تأکید بکنم، آن نکته این هست که زمانی که در باب بیع هست یک امر تکوینی است، از آن امر تکوینی ما می‌توانیم، امر تکوینی هست که با تلف حادث می‌شود. ما می‌توانیم یک قضیۀ شرطیه‌ای را هم اینجا به کار ببریم. ولی این قضیۀ شرطیه، آن هم خودش یک امر تکوینی است، یک امر شرعی نیست، حالا یک نکته را من در پرانتز بگویم نمی‌خواهم بازش بکنم. در بحث استصحاب امر تعلیقی ما آنجا این مطلب را اشاره می‌کردیم که آن امر تعلیقی که باید استصحاب بشود باید امر شرعی باشد، اگر امر تعلیقی گاهی اوقات یک امر شرعی است گاهی اوقات یک امر تکوینی است. امر تعلیقی اگر امر شرعی باشد استصحابش اشکال ندارد، ولی امر تعلیقی امر شرعی نباشد امر تکوینی باشد استصحابش اشکال دارد مشکلاتی دارد. مگر اینکه خود آن امر تعلیقی بما هو تعلیقی موضوع یک حکم شرعی باشد که نوعا اینجور نیست، خود آن امر تعلیقی بما هو تعلیقی موضوع حکم شرعی نیست. اینجا بحث سر این هست که آن چیزی که در باب بیع هست یک امر تکوینی است، این امر تکوینی اولا به قیمت اصلا ربطی ندارد این در زمان، قضیه‌اش هم شرطی نیست، قضیه‌اش فعلیه است، زمانش هم زمان غصب، زمان مثلا اشتراء نیست، زمان تلف هست. بنابراین اینها اصلا متفاوت هست کأنّ امام علیه السلام بنابر این احتمالی که ما در حد احتمال می‌خواهیم ذکر بکنیم، امام علیه السلام می‌خواهد بگوید آقا جان آن چیزی که ضمان در بحث غصب هست قیمت هست نه عین، یوم المخالفة هست، نه یوم التلف، آن ضمانی که در بحث بیع هست یوم التلف حادث است چون یک امر تکوینی است یعنی از جیب رفتن از کیسه رفتن، کم شدن پول خلاصه. کم شدن سرمایه، شما یعنی کم شدن سرمایه، کی سرمایۀ مشتری کم می‌شود؟ زمانی که تلف بشود. و نکتۀ دیگر اینکه منشائش هم غصب است نه منشائش مالکیت است. ممکن است به همان نکته‌ای که کلمات عامه خیلی رویش تکیه می‌کنند که آن ضمان، ضمانی هست که معلول مالکیت است، ضمانی که در مورد الخراج بالضمان هست ضمان به جهت مالکیت هست، ولی ضمانی که در ما نحن فیه هست ضمان به جهت غصب است و ضمان به جهت غصب با ضمان به جهت مالکیت فرق دارد، سنخه‌اش فرق دارد. به تعبیر دیگر حالا یک تعبیر جامع عرض بکنم کلمۀ ضمان مشترک لفظی است، اطلاق ضمان در مورد بیع با اطلاق ضمان در مورد غصب اشتراک معنوی نیست اینها جامع ندارند، بنابراین در مورد روایت که الخراج بالضمان به کار برده اصلا عامی نداریم، عرض کردم این اصلا ربطی به بحث‌های آیا مورد مخصص است و امثال اینها ندارد، چون آنها اصل بحث اینجا تکیه این هست که اینجا آن که در مورد روایت هست مربوط به بیع است، حالا یا به جهت آن الخراجش یا به جهت ضمانی که ما عرض کردیم ما تأکیدمان این هست که این ضمانی که در بحث بیع هست با ضمانی که در مربوط به غاصب است متفاوت است، بنابراین ماست و دروازه است، دو تا چیز را فقط چون، حالا به تناسب یاد یک جمله‌ای افتادم، حالا هرچند می‌گویند مرحوم آقای انصاری شیرازی یک کسی گفته به ایشان که این فلاسفه می‌بافند، گفته بود بله فلاسفه می‌بافند درست است ولی حریر می‌بافند گونی که نمی‌بافند، این کلمۀ بافتن را که دو معنا دارد ایشان یک بازی لفظی کرده، خود این کلام هم یک نوع بافتن است، البته بافتن قشنگی است از باب حریربافی است، ولی غرضم این هست که گاهی اوقات بافتنی که حریر بافتن است، بافتنی که فلاسفه می‌بافند اینها جامع ندارند، ولو ممکن است یک کسی گاهی اوقات در یک بازی در یک جملۀ لطیف ادبی هر دو را به کار ببرد، ولی به‌طور طبیعی، به طور چیزی لفظ را در این معنای مشترک به کار نمی‌برند، یعنی یک نوع جنبۀ اشتراکی بین اینها نمی‌دهد. بنابراین الخراج بالضمان هیچ ربطی به غصب ندارد تمام. البته عرض کردم اینکه گفتیم این مطلب را استظهار نمی‌کنیم چون بالأخره ما باید یک ضمانی در تقدیر بگیریم، بگوییم که قیمة البغل یوم خالفته فاعل فعل محذوفی هست که کلمۀ موجود در جمله بر او دلالت می‌کند. این یک مقداری مقدر و تقدیر و امثال اینها خلاف اصل است و خلاف قاعده است. ولی اینجور نیست که مصحح این تقدیر وجود نداشته باشد، مثل آن تقدیری که آن بنده خدا گفته بود که هر جور دلت می‌خواهد حرف بزن یک جور تقدیر بگیر، بعد گفته بود یقین دارم خدا ارحم الراحمین است، یقین دارم که شیطان رجیم است، گفت کفر نگو گفت آقا خالق در تقدیر بگیر، خدا خالق شیطان رجیم است، اینجور بافتنی‌های دیگر یک خالقٌ همینجوری از شکممان بخواهیم اینجا بیاوریم آن درست نیست، ولی این تقدیری هست در ما نحن فیه کلمۀ ضمان که ما یشیر الی المقدر در کلام وجود دارد، ولی خب بخواهیم این معنا را استظهار بکنیم خیلی روشن نیست. ولی به نظر می‌رسد این احتمالش هست و این احتمال خودش قابل توجه است. بنابراین نتیجۀ این بحث این می‌شود اگر اینجوری ما معنا کردیم اصلا مربوط به این بحث نیست که قیمت چجوری باید محاسبه بشود قیمت کدام روز باید محاسبه شود، این روایت می‌خواهد بگوید که شما به جهت آقای ابوولاد به جهت مخالفتی که کردی، به جهت خلافی که انجام دادی ضامن شدی و این ضمن ربطی هم به حرف ابوحنیفه، حرف ابوحنیفه هم مزخرف است شما درست است ضمان شدی ولی از آن طرف هم چون استفادۀ از این بغل بندۀ خدا کردی باید آن منافعی را که ازش استفاده کردی را پرداخت کنی. یک نکته‌ای در پرانتز اینجا عرض بکنم این روایت هم با مسلک مالک سازگار است هم شافعی، شافعی عبارتش را دیروز خواندم. شافعی گفته بود هم منافع مستوفات را باید غاصب بدهد هم منافع غیر مستوفات را. البته معلوم نیست مرادش این باشد که اگر، منافع مستوفات و غیر مستوفات یعنی این، یعنی فرض کنید شما از یک شیءای همینجور رهایش کردید رفت باید منفعتی که می‌شد از این بغل برده بشود آن را بدهید، ولی اگر استیفا کردید باز هم آن منافع مستوفات را بدهید، این را دقت بفرمایید نظر، یعنی طبق نظر شافعی و طبق نظر مالک همۀ اینها اینجا باید آن منافع مستوفات داده بشود، ولی یک مطلب دیگری هم شافعی قائل هست که اگر همین مخالفت می‌کردی ولی نمی‌رفتی نیل و بغداد و اینها، همانجا نگه‌اش می‌داشتی، ده روز نگه می‌داشتی، شافعی می‌گوید که همینجوری که استفاده هم ازش نبردی ولی باید، چون می‌شده در این ده روز از این استفاده برد آن منفعت غیر مستوفات را هم باید بدهی. ولی اینجایی که منفعت مستوفات دارد آن منفعت مستوفات را باید بپردازی، یعنی این مورد روایت موردی هست کأنّ بین شافعی و مالک و قول حق همۀ اینها یک جهت مشترک هستند که اگر منفعتی را استیفا کرد آن را باید داد، حالا اگر استیفا نکرده بود رها کرده بود و همینجوری منفعت خودش از بین رفته آن را باید بدهد یا نباید بدهد از موضوع روایت خارج است.

**شاگرد:** همانجور که شما فرمودید بحث یوم المخالفة حل نمی‌شود، نفس مخالفت که وجه و منشائش جهت مخالفت است بله یوم المخالفة موضوعیت دارد یا ندارد؟

**استاد:** یوم المخالفة موضوعیت دارد برای لزوم، برای ضمان، آن حرف‌ها همه در صورتی بود که یوم المخالفة را شما قید قیمت بگیرید، ما یوم المخالفة را قید قیمت نمی‌گیریم، قید ضمان می‌گیریم. امام علیه السلام می‌خواهد بگوید ضمان در یوم المخالفة آمده است، برای اینکه رد کند حرف ابوحنیفه را. پس بنابراین ربطی به این ندارد که قیمت چه روزی باید محاسبه بشود، اصلا به آن حرف‌ها ربطی ندارد.

**شاگرد:** منافع غیر مستوفات شافعی می‌گوید اصلا به این روایت نمی‌شود از این روایت استفاده کرد

**استاد:** نه می‌گویم این روایت موضوعش جایی هست که استیفا کرده، حالا اگر استیفا نمی‌کرد حکم مسئله چی بود آن خارج از موضوع روایت است، یعنی این اگر چه ابوحنیفه چه مالک هر دویش در منافع مستوفات می‌گویند باید پول منافع مستوفات را بدهد، حرفم این است.

**شاگرد:** شافعی شاید بگوید در آن زمانی که داشته مصر می‌رفته مثلا می‌توانست ارسال فهل هم بکنی پولش

**استاد:** نه معلوم نیست که، اینها منافع متضاده هستند یعنی اینکه ما بگوییم همان لحظه ممکن بود علاوه بر این کاری که می‌کردم منافع‌های دیگر معلوم نیست این چیزها را شافعی اینها را هم بگوید به این شکل. بنابراین احتمالی که ما ذکر کردیم که این ممکن است اصلا متعلق به زمان که از یلزمک هست تعلق بگیرد این ربطی به بحث یوم الغصب ندارد. بنابراین اینکه ما متعلق به قیمت بگیریم آیا باز می‌شود ازش یوم الغصب استفاده کرد یا استفاده نکرد؟ این مطلبی هست که شنبه در موردش صحبت می‌کنیم. حالا قطعات دیگر روایت چی است آنها را هم بعدا در موردش بحث می‌کنیم. من البته قطعات دیگر روایت را قسمت آن بینه و اینها را اصلا نمی‌خواهم بحث کنم آن بحث پیچیده‌ای دارد آن قسمت را حذف می‌کنم فقط آن تکه‌ای که یوم تردوه علیه آن را مورد بحث قرار می‌دهم. قسمت اخیر را دیگر بهش نمی‌پردازیم آن را حالا. دوستانی که بعد از ظهر کلاس راهنما هستیم در مورد یلزمنی، فاعل یلزمنی نعم بلی آنها بحث‌هایش را صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد